

## باسمه تعالی

صورتجلسه کرسی پنجاه و چهارم: "خوانش نوآورانه و انتقادی از فلسفه سیاسی لاک"

پنجاه و چهارمین کرسی ترویجی با پخش آیاتی از کلام الله مجید آغاز شد. سپس خانم دکتر ایشانی، مدیر اجرایی جلسه در مورد برگزاری کرسی‌های ترویجی در پژوهشگاه و همچنین ساختار کرسی دکتر سید مصطفی شهرآئینی عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی با عنوان «خوانش نوآورانه و انتقادی از فلسفه سیاسی لاک» توضیحاتی ارائه نمودند. پس از آن مدیریت علمی جلسه را به دکتر مهدی بنائی جهرمی عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی سپردند.

دکتر بنائی جهرمی، مدیر علمی جلسه، ضمن خیر مقدم به اساتید و ناقدین گرامی و حضار محترم به معرفی سابقه علمی برگزار کننده کرسی دکتر شهرآئینی و همچنین ناقدین، دکتر یوسف نوظهور و دکتر غلامحسین مقدم حیدری پرداختند. پس از این معرفی از دکتر شهرآئینی درخواست کردند تا به طرح مباحث خود در بازه زمانی مقرر بپردازند.

دکتر شهرآئینی ضمن تشکر از برگزارکنندگان کرسی و تشکر ویژه از ناقدین، بحث خود را شروع کردند و خاطر نشان ساختند: موضوع بحث ما در این نشست، مطالعه تطبیقی دو نگاه به نظریه سیاسی جان لاک فیلسوف سرشناس انگلیسی است. ما می‌کوشیم نخست خوانش متعارف در تاریخ فلسفه را با تمرکز با فصل چهارم از تاریخ فلسفه راتلج با عنوان «نظریه سیاسی لاک» نوشته ایان هریس بازنماییم و در ادامه با تمرکز بر کتاب *جان لاک و آمریکا: دفاع از استعمارگری انگلیس* نوشته باربرا آرنیل، نگاه تازه‌ای را در پرتو پیوند نظریه سیاسی لاک با استعمارگری انگلستان در قاره آمریکا طرح و بسط دهیم.

### نظریه سیاسی جان لاک

بهترین منبع برای فهم و ارزیابی درست اندیشه سیاسی جان لاک کتاب او، *دو رساله درباره حکومت* *Two Treatises of Government* است که سال ۱۶۹۰ درمی‌آید و باربرا آرنیل نیز پیوسته به این کتاب

ارجاع می‌دهد. ما نخست می‌کوشیم بستر فکری نگارش این کتاب را نشان دهیم و بعد موضع سیاسی لاک را در این کتاب بازنماییم و آنگاه بکوشیم تا بر خواننده آشکار سازیم که آنچه باربر آرنیل در کتاب خود درباره نسبت میان فلسفه سیاسی لاک و استعمار انگلیس در آمریکا می‌گوید، چه تفاوت آشکاری با مواضع لاک در این اثر رسمی و جافتاده او دارد. در روزگار جان لاک، کسانی مانند جیمز آشر، رابرت سندرسن و از آنها مهم‌تر، سِر رابرت فیلمر هوادار حکومت مطلقه و از قائلان سرسخت به مفهوم حق الهی پادشاهان بودند که شاید بتوان آن را چیزی در مایه قول به ظل‌الله و سایه خداوند بودن پادشاهان در سنت خودمان بدانیم. فیلمر نظریه پرداز سیاسی و از مدافعان حقوق الهی پادشاهان، کتاب *پاتریارکا* یا *قدرت طبیعی پادشاهان* *Patriarcha, or The Natural Power of Kings* را سال ۱۶۸۰ درمی‌آورد. او در این کتاب با استناد به کتاب مقدس و اینکه خداوند حق سروری خود را بر آدمیان به حضرت آدم<sup>(ع)</sup> و او نیز به دیگر پیامبران از جمله حضرت عیسی<sup>(ع)</sup> اعطا کرده است، معتقد است که این حق از رهگذر توارث به پادشاهان کنونی رسیده و کلیسا هم بر این امر صحنه گذاشته است. کلیسا هر که را به پادشاهی بر مردم برگزیند یا هر پادشاهی را در سایه حمایت خود جای دهد، او از همان سروری مطلق بر رعایا برخوردار است که خداوند بر مخلوقاتش و از جمله آدمیان بهره‌مند است. و اینکه پادشاهی انگلستان نظر به پیوند محکمی که با کلیسای انگلیکان دارد، سروری‌اش بر مردم، مطلق و اطاعت از او در حکم گردن نهادن به فرمان الهی است. فیلمر با استناد به حق الهی پادشان، مدافع تمام‌عیار حکومت مطلقه بود و در برابر این نگاه بیشتر فیلسوفان سیاسی روزگار او به مخالفت برخاستند که از آن جمله می‌توان به جان لاک اشاره کرد. دو رساله درباره حکومت جان لاک چنان که از نامش پیداست، شامل دو کتاب جداگانه است که لاک در کتاب نخست، می‌کوشد نظریه حق الهی پادشاهان فیلمر را که پشتوانه اصلی دفاع او از حکومت مطلقه است، ابطال کند و در کتاب دوم، مبانی نظری حکومت مشروطه مد نظر خود را به کرسی بنشاند.

آنچه گفتنی است اینکه به‌خلاف تصور رایج که متفکران اوایل دوران جدید اروپا با دین سر ستیز داشته‌اند و بیشترشان در فضایی غیردینی می‌اندیشیده‌اند، هم سِر رابرت فیلمر و هم جان لاک که مدافع دو دیدگاه یک‌سره متفاوت درباره نظام سیاسی در انگلستان بودند، می‌کوشیدند تا نظر خود را مؤید به کتاب مقدس و

برآمده از سنت مسیحی نشان دهند. و اینک به تبیین موضع جان لاک می‌پردازیم. لاک هم‌داستان با فیلمر بر آن است که سرچشمه قدرت سیاسی بنا به سنت مسیحی باید به خداوند بازگردد. خداوند تنها مهتر سیاسی و سرور مطلق همه آدمیان است و در این هیچ تردیدی نیست. اما این سروری را از دو راه می‌توانسته به آدمیان منتقل کند: مستقیم یعنی از راه وحی که با مراجعه به کتاب مقدس معلوم می‌گردد و غیرمستقیم یعنی از راه عقل که با مراجعه به عقل و اندیشه آدمیان و با اتفاق نظر عموم مردم به دست می‌آید. سر رابرت فیلمر با استناد به پاره‌ای آیات کتاب مقدس کوشیده است نشان دهد که خداوند قدرت را مستقیم به پادشاه تفویض کرده است اما جان لاک تمام کتاب نخست از دو رساله را به این اختصاص می‌دهد که اثبات کند سخنان فیلمر در حد «ریسمانی از شن» است که هیچ اتقان و استحکامی ندارد و در هیچ جای کتاب مقدس نشانی از واگذاری مستقیم قدرت الهی به پادشاهان نیست و چیزی به نام حق الهی پادشان نداریم. لاک می‌گوید حق حکومت بر مردم از یکی از چهار طریق زیر تحقق می‌یابد: (۱) وراثت؛ (۲) موهبت الهی؛ (۳) غصب و زور؛ و (۴) انتخاب مردم. از نظر لاک اولی و سومی که هیچ حقی برای حاکم ایجاد نمی‌کند و مورد دوم نیز در هیچ‌جای کتاب مقدس آشکارا نیامده است و حتی خود پیامبران هم مدعی تشکیل حکومت و رهبری سیاسی مردم نبوده‌اند. تنها می‌ماند، راه چهارم که همان مراجعه به عقل مردم و رسیدن به اتفاق نظر عمومی بر سر واگذاری حق حکومت به فرد یا مجموعه‌ای از افراد است.

اما لاک می‌کوشد تا فلسفه سیاسی خود را در بستر باورهای مسیحی و مستند به کتاب مقدس توضیح دهد تا مقبولیت عام بیابد. او برای این کار به کتاب مقدس استناد می‌جوید و بر آن است که خداوند از آفرینش نوع بشر غایتی داشته است که او از این غایت در قالب «طرح عظیم الهی» ( great design of God ) سخن به میان می‌آورد و می‌گوید بر ما آدمیان است که آن را «به پیش ببریم و در زمین بگسترانیم و تا می‌توانیم بر دامنه‌اش بیفزاییم». اما خداوند طرح عظیم خود را در کتاب مقدس چنین آورده است:

و خداوند ایشان را برکت داد و به آن‌ها فرمود پربار باشید و فرزند بیاورید و در زمین پراکنده گردید و بر آن فرمان رانید، و بر ماهیان دریا و بر مرغان هوا، و بر هر چیز زنده‌ای که بر زمین می‌جنبد، سیادت یابید (سفر تکوین، ۱:۲۸).

در این طرح عظیم الهی حق سیادت بشر بر زمین و بر آنچه در آن است از جانوران و گیاهان، حقی جمعی، اشتراکی و مساوی میان همه انسان‌هاست و در این باره هیچ تردید و ابهامی نیست. اما این سیادت از نگاه لاک جز به واسطه فهم و عقل نیست، موهبتی که، چنان که در دکارت هم می‌خوانیم، مساوی‌ترین کالایی است که خداوند میان ابنای بشر تقسیم کرده است. پس از این حیث همه آدمیان در آغاز خلقت که لاک از آن به «وضعیت طبیعت» یاد می‌کند کاملاً برابر بوده‌اند و هیچ کدام بر دیگری سروری نداشته‌اند تا جایی که لاک از این وضعیت به «وضعیت آزادی کامل» و «وضعیت برابری» یاد می‌کند. اینک، همراه با جان لاک، آدمیان را در آغاز خلقت و در وضعیت طبیعت تصور می‌کنیم؛ هیچ کس بر هیچ کس برتری ندارد، هیچ کس مالک هیچ چیز نیست و همه در آزادی کامل نسبت به همدیگر به سر می‌برند. اما آنچه در طرح عظیم الهی محوریت داشت نخست صیانت ذات یعنی محافظت از خویش و دوم، صیانت نوع یعنی تلاش برای بقای نسل است که این دو باید با بهره‌مندی از زمین و امکانات آن تحقق یابد.

آنچه در اینجا مهم است اینکه اصل صیانت ذات یا همان کوشش برای حفظ خویش که شالوده طرح عظیم الهی است، با حکومت مطلقه نمی‌خواند چراکه این اصل تا زمانی معنا دارد که آدمی تحت قیومیت مطلق و همه جانبه کسی جز خدا درنیامده باشد. افزون بر این آدمی نمی‌تواند حقی را که خدا حتی به خود او نداده است به حاکم واگذارد به این معنا که خداوند به هیچ انسانی اختیار جان خودش را نداده است پس چگونه می‌تواند کسی اختیار همه چیزش حتی جانش را به حاکم واگذارد.

جان لاک با این تفسیر از حکومت، حکومت مطلقه را اصولاً مخالف طرح عظیم الهی و در تقابل با فلسفه برپایی حکومت که محافظت از خود و دیگری است می‌داند. اما دومین چیزی که در طرح عظیم الهی و در نظریه سیاسی لاک مهم است، تملک بر زمین و آنچه در آن است که در آغاز خلقت، این تملک جمعی و

اشتراکی است و راه تبدیل مالکیت عمومی به خصوصی، کار است. لاک برای گذار از مالکیت عمومی به خصوصی وجود نهاد حکومت را ضروری می‌داند تا این بخش از طرح عظیم الهی نیز امکان تحقق بیابد. این امر هم با حکومت مطلقه نمی‌خواند چون در حکومت مطلقه، مالکیت مطلق همه‌چیز از آن حاکم و هیأت حاکمه است و این حاکم است که به صلاح‌دید خود چیزی را به کس یا کسانی می‌دهد. در حالی که این هم با وضعیت آزادی و برابری اولیه آدمیان سازگار نیست. اصولاً در حکومت مطلقه مد نظر فیلمر گذار از مالکیت اشتراکی و عمومی در وضعیت طبیعت به مالکیت خصوصی در وضعیت مدنی هیچ مبنا و معیار عقلی ندارد. اما در نظریه سیاسی لاک حکومت با معیارقراردادن میزان کار افراد، بر روند گذار از مالکیت عمومی به مالکیت خصوصی نظارت دارد و این با مبانی آزادی و برابری و حقوق مساوی افراد جامعه هم سازگار است. اصولاً در نگاه لاک، گذار از مالکیت عمومی به مالکیت خصوصی ابزاری برای تحقق کامل طرح عظیم الهی است که سبب سیادت آدمی بر عالم و بقای آدمیان می‌گردد.

با این حساب درمی‌یابیم که جان لاک حکومت مطلوب را حکومت پاسخ‌گو و مشروط به قوانین انسانی می‌داند و اصولاً آدمیان برای آن تن به حکومت می‌دهند که آنچه را فردی از عهده انجامش بر نمی‌آیند، در قالب حکومت بدان برسند. در نگاه او حکومت امری صنّاعی و ساخته عقل بشر برای بهبود زندگی در جامعه مدنی است و از این حیث، بهتر است مستند به عقل بشری و مبتنی بر قوانین موضوعه انسانی باشد. اگر از این منظر به حکومت بنگریم اصولاً آنچه حکومت مطلقه و پادشاهی نام دارد، در نظریه سیاسی لاک از بیخ‌و‌بن حکومت نیست چراکه مستند به قوانین بشری و فرآورده اجماع عقلی آدمیان نیست بلکه امری، بنا به تعریف، الوهی و مستند به قوانین الهی است که نیازهای انسان زمینی در آن لحاظ نشده است.

### پیوند میان لیبرالیسم و استعمار در اندیشه سیاسی لاک

حال، که طرحی کلی از نظریه سیاسی لاک را در بستر زمانه‌اش به دست دادیم، می‌کوشیم از زاویه‌ای دیگر، یعنی از منظر نویسنده کتاب *جان لاک و آمریکا: دفاع از استعمارگری انگلیس* به فلسفه سیاسی لاک بپردازیم و پیوندی را که در نگاه باربرا آرنیل میان لیبرالیسم آشکار در اندیشه لاک و نگاه استعماری او به

جهان غیرانگلیسی – به‌ویژه در آن روزگار به قاره آمریکا – در کار است، نشان دهیم. گفتنی است که در اینجا، تنها فرضیه اصلی نویسنده کتاب و چارچوب نظری مدنظرش را می‌آوریم و اثبات این فرضیه و شرح و بسط آن را بر عهده خود خوانندگان می‌گذاریم که امید می‌رود با خواندن متن ترجمه کتاب که در آینده نزدیک در می‌آید، اتفاق خواهد افتاد.

پیش از این، در بخش نخست، گفتیم که لاک آدمی را در آغاز خلقت توسط خداوند در وضعیت طبیعی در نظر می‌گرفت که همان وضعیت آزادی و برابری کامل بود. در برابر این وضعیت، وضعیت مدنی قرار دارد که پس از ورود آدمی به زندگی جمعی و برپایی جامعه مدنی و تن دادن به حکومت مدنی اتفاق می‌افتد که لاک این را هم در هما چارچون سنت مسیحی و هم‌راستا با غایت الهی از آفرینش آدمی تفسیر می‌کرد و می‌کوشید حکومت مشروط به قوانین انسانی و منتخب مردم بر اساس تشخیص عقلی را نمونه‌ی اعلای حکومت معرفی کند و حکومت مطلقه را در مقام یکی از انواع حکومت به کلی از اعتبار بیندازد. نکته اینجاست که از نگاه جان لاک، انسان زمانه او از وضع طبیعی درآمده و پای به وضع مدنی نهاده است اما باید در این وضعیت اصلاحاتی رخ دهد تا از حکومت مطلقه که خلاف غایت الهی از آفرینش آدمی است به حکومت مشروطه برسیم. این نظریه تا زمانی که ما به انگلستان زمانه جان لاک و در سطحی گسترده‌تر، به اروپای روزگار او چشم بدوزیم، تا اندازه‌ای درست می‌نماید. اما از یاد نبریم که جان لاک در روزگاری می‌زیسته است که در تاریخ اروپا به عصر اکتشاف **Age of Discovery or Exploration** معروف است و این نام را بیشتر به جهت کشف قاره آمریکا توسط کریستف کلمب در آستانه سده شانزده بر این دوارن نهاده‌اند. از زمان کشف قاره آمریکا، جهان به دو بخش جهان قدیم **Old World (Mundus Vetus)** شامل سه قاره آریقا، آسیا و اروپا و جهان جدید **New World (Mundus Novus)** شامل آمریکای شمالی و جنوبی، تقسیم شد. و این دو اصطلاح در ادبیات سیاسی نویسندگان آن روزگار، از جمله در کتاب *دو رساله درباره حکومت بسیار برجسته بود.*

این تقابل جهان قدیم و جهان جدید در نظریه سیاسی جان لاک معنایی متناظر با وضعیت مدنی و وضعیت طبیعی به خود می‌گیرد، به این معنا که در جهان قدیم که اروپا در کانون آن جای داشت، گذار از وضعیت طبیعی به مدنی مدتها پیش رخ داده بود و حکومت و نهادهای مدنی و مفاهیمی مانند مالکیت و کار و اقتصاد و پول و تجارت شکل گرفته و رواج پیدا کرده بود، اما در جهان جدید یا «ینگه دنیا» که اروپائیان تازه بدان راه یافته بودند، گویی هنوز آدمیان در همان وضعیت طبیعت به سر می‌بردند و مفاهیم و نهادهای موجود در وضعیت مدنی در آنجا شکل نگرفته بود. از اینروست که باربرا آرنیل، این جمله لاک را که «در آغاز همه جهان آمریکا بود» در عنوان رساله دکتری خود می‌آورد و وقتی هم این رساله را در قالب کتاب منتشر می‌کند، مقدمه کمابیش تفصیلی خود بر کتابش را با همین جمله لاک می‌آغازد. در توضیح این جمله باید گفت که همه جهان نخست در وضعیت طبیعت بوده است، چنان‌که قاره آمریکا در زمان کشف آن توسط اروپائیان در این وضعیت به سر می‌برد، و بعدها از این وضعیت به وضعیت مدنیّت رشد کرد. آنچه لاک در نظریه سیاسی خود گفته بود همه‌وهمه برای توجیه و تبیین وضعیت کنونی حاکم بر جامعه اروپا و انگلیس بود و لاک می‌کوشید تا در نظریه سیاسی خویش نشان دهد که انسان انگلیسی چگونه از وضعیت طبیعت به این وضعیت مدنی که در آن بود رسیده است. اما او در مواجهه با قاره آمریکا با مردمانی روبه‌رو شد که در وضعیت طبیعت بودند و نشانه‌ای از رسیدن آنها به وضعیت مدنی به چشم نمی‌خورد. آنچه او از برابری و آزادی در وضعیت طبیعت گفته بود اینک درست از آب در نمی‌آمد چون با دوگونه انسان سروکار داشت: اروپائینی که در وضعیت مدنی بودند و بومیان آمریکایی که در وضعیت طبیعی بودند. میان این دو گروه هیچ تساوی و برابری در کار نبود چون اروپائیان گویی در سیر تحول از بومیان چندین مرحله جلوتر بودند. با این حساب نظریه سیاسی لاک درباره اروپائیان و انگلیسی‌ها درست بود نه در مواجهه با بومیان.

لاک سرمست از شوروشوق کشف قاره آمریکا و تحت تأثیر حال‌وهوای استعماری حاکم بر حامی سیاسی‌اش، اِرل شافتسبری، دستیابی انگلیسی‌ها به آمریکا را فرصتی آرمانی دانست و آن را به این تشبیه کرد که گویی خداوند به حضرت آدم بعد از هبوط از بهشت، فرصتی دوباره داده است. آمریکا همان بهشت موعود البته بر

روی زمین بود چون همه چیز در وضعیت بکر و تازه طبیعت بود و بومیان نیز چون هنوز به مرحله مدنیّت وارد نشده بودند از هیچ حق و حقوقی نسبت به اروپائیان متمدن بهره‌مند نبودند. برابری و تساوی میان آدمیانی حاکم است که همه در وضعیت طبیعت باشند اما وقتی وضعیت مدنی حاکم شده باشد دیگر نمی‌توان از آن آزادی و برابری مطلق سخن به میان آورد، بلکه هرکسی بسته به کاری که کرده است در چارچوب قوانین مدنی بهره بیشتری از امکانات می‌برد و مالکیت بیشتری بر موهبت‌های روزی زمین دارد. با این حساب انگلیسی‌ها حق دارند بومیان را برده خود کنند و زمین‌هایشان را تصرف کنند و نهادهای حکومتی مطلوب خویش را بر آنها تحمیل کنند و برای آنها هیچ حقی قائل نباشند. افزون بر این، استعمار نه ظلم بر بومیان که به نوعی موهبتی برای آنهاست که آنها را در تاریخ به جلو می‌برد و زودتر از موعد، آنها را از وضعیت طبیعت به وضعیت مدنیّت می‌رساند. با این حساب، بومیان باید وام‌دار استعمارگران اروپایی باشند و هرکه از بومیان این وام و دین را نپذیرد و در برابر اروپائیان متمدن بایستد، استعمارگران می‌توانند او را سرکوب کنند و حتی جان‌ش را بگیرند. چون مفهوم کار و مالکیت خصوصی در میان بومیان هنوز شکل نگرفته است، اروپائیان می‌توانند همه چیز را به تملک خود درآورند و حکومت مطلوب خود را بر آنها بگذارند و قوانین خود را در میان آنها به اجرا درآورند. این بن‌مایه و فشرده سخن نویسنده کتاب *جان لاک و آمریکا: دفاع از استعمارگری انگلیس* است.

در پایان آنچه ما از سنجش این دو دیدگاه بدان می‌رسیم فارغ از اینکه از نظریه سیاسی لاک چه برداشت یا فهمی داشته باشیم است که در هر دو این نگاه‌هایی که آوردیم، آنچه برجسته بود کوشش لاک برای بیرون کشیدن مبانی نظری نظریه سیاسی خود از دل دین مسیحیت و کتاب مقدس است که این با فهم متعارف از لاک در مقام پدر لیبرالیسم و کسی که در فضایی سکولار و به دور از سنت مسیحی می‌اندیشیده است، نمی‌خواند. سخن اصلی ما در این نشست بر سر این است که لاک در نظریه سیاسی خود هیچگاه از سنت مسیحی گامی بیرون نهاده است و هرچه می‌گوید در درون مبانی مقبول و جاافتاده دینی در روزگار خویش و نه بیرون از آنها معنا دارد.



پس از توضیحات دکتر شهرآئینی، مدیر علمی جلسه جمع بندی‌ای از بحث‌های دکتر شهرآئینی ارایه کردند. سپس از دکتر یوسف نوظهور به عنوان ناقد اول خواستند تا نظراتشان را ارایه کنند.

دکتر یوسف نوظهور، دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی که به عنوان ناقد در این جلسه حضور داشتند، به نقد ایده دکتر شهرآئینی پرداختند و ضمن تشکر از برگزار کنندگان کرسی اظهار داشتند: فیلسوف گرچه فرزند زمانه خویش است تابع زمانه خویش نیست و از این حیث شاید بتوان گفت در این جلسه میان دو چیز خلط شده است: لاک در مقام انسانی سده هفدهمی و لاک در مقام فیلسوف و نظریه پرداز سیاسی. ما باید در خوانشی که از نظریات هر فیلسوفی داریم متن آثارش را مبنا قرار دهیم نه اینکه زندگی و مشی شخصی او را در تفسیر آرائش دخیل کنیم و بکوشیم از ناهمخوانی رفتار او در زندگی خصوصی اش با آنچه در آثارش در مقام نظر گفته است به تعارض در دیدگاههای او برسیم. آنچه ایراد دارد این است که فیلسوف نباید در مقام نظر و در بیان آرائش دچار ناسازگاری باشد نه اینکه آنچه را فیلسوف گفته است باید در زندگی اش هم موبه مو رعایت کرده باشد. اگر فیلسوفی چنین نکرد، ایرادی بر مبانی نظری نظریاتش وارد نیست و از اینجا نمی توان نتیجه گرفت که خدشه‌ای بر نظریاتش وارد است.

مدیر علمی جلسه پس از ارائه نقد دکتر نوظهور، از ایشان تشکر کرد و گفت در این بخش از دیدگاه‌های دکتر مقدم حیدری و نقدهای ایشان استفاده می کنیم تا در پایان توضیحات دکتر شهرآئینی در مورد نقدها داشته باشیم.

دکتر غلامحسین مقدم حیدری ، دانشیار عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی که به عنوان ناقد در این جلسه حضور داشتند، به نقد ایده دکتر شهرآئینی پرداختند و گفتند: ضمن تشکر از برگزار کنندگان کرسی موضوع کرسی دکتر شهرآئینی بسیار حائز اهمیت است، متن ارسالی ایشان را بادقت و لذت مطالعه کردم و چند ملاحظه در آن دیدم که فهرست وار بیان می‌نمایم .

با دکتر نوظهور در این سخن که فیلسوف فرزند زمانه خویش است از جهتی موافقم و از جهتی موافق. باید میان دو مقام داوری و گردآوری فرق نهاد و نباید آنها را با هم خلط کرد. اما با توجه به موضع ویتگنشتاین

متأخر، با این نتیجه‌گیری ایشان موافق نیستم که زندگی فیلسوف را باید از آرائش جدا کرد. هر نظریه‌ای الان انتزاعی است اما بالاخره در روزگاری که صاحبش آن را ابراز داشته که انتزاعی نبوده و بسته به شرایط انضمامی همان روزگار بوده است. میان نظریه‌ها و منافع خواه شخصی خواه جمعی پیوندی گریزناپذیر در کار است. سرانجام باید روشن کرد آیا لاک شارلاتان بوده است یا نه؟ آیا تعارضی میان ساحت نظر و ساحت عمل در لاک هست یا نیست. خوانش گزینشی در هر متفکری خوانشی گریزناپذیر است اما آنچه هست باید دید این گزینش با چه مبنا و معیاری رخ می‌دهد.

دکتر بنائی جهرمی پس از نقد و نظر دکتر حیدری از آقای دکتر شهرآئینی خواستند تا توضیحات و نکات خود را در پاسخ به مطالب و نقدهای ناقدین محترم مطرح کنند.

دکتر شهرآئینی، ارائه دهنده ایده مورد بحث در این کرسی، پس از شنیدن نقد ناقدان این چنین پاسخ دادند: درباره نقد دکتر نوظهور و البته مطالبی که دکتر مقدم حیدری فرمودند بنده با ایشان کاملاً موافقم که نباید مسائل زندگی شخصی و فردی متفکران را با آراء و نظریاتشان درآمیخت و اولی را مبنای داوری دومی قرار داد. اما لاک در مقام نظر هم دوگونه رفتار می‌کند. او در استفاده از منابع مربوط به استعمار آمریکا برای نمونه در نقل قول از سفرنامه‌های کاشفان و دریانوردان اروپایی، آن بخش‌هایی از اقوال ایشان را که مؤید نظر خودش است می‌آورد و در همان صفحه، بخش‌هایی را که نافی نظر اوست، قلم می‌گیرد. از این مهم‌تر، او گرچه به برابری انسان‌ها قائل است و معیار این برابری را به برخورداری از عقل می‌داند، وقتی به مردمان بومی آمریکا برمی‌خورد آنها را فاقد عقل و در ردیف حیوانات می‌شمارد چراکه معیار او در بهره‌مندی یا محرومیت از عقل، عقل مدرن اروپایی است. او عقلی جز عقل مدرن را بر نمی‌تابد و به رسمیت نمی‌شناسد. او انگلیسی‌ها و اروپایی‌ها و هم‌قطاران خویش را نمونه انسان و معیار خردمندی در نظر می‌گیرد و هرکه با این معیار ناهمخوان باشد، از نظر او نه تنها از حقوقی کمتر برخوردار است که اصلاً حقی ندارد و در ردیف حیوانات است. ما چنانکه حق داریم از حیوانات برای منافع خود بهره ببریم و حتی در صورت احساس خطر آنها را بکشیم، می‌توایم با بومیان آمریکا نیز همین رفتار را داشته باشیم. نکته دیگر اینکه او مبانی نظری

خود را هم آشکارا دوگونه وضع می‌کند. در روزگار لام معیار مالکیت در اروپا تصرف بوده است یعنی هرکه زودتر جایی را در تصرف خود گرفته و در آن مستقر است، حق مالکیت بر آن دارد. اما لاک وقتی دربارهٔ قاره آمریکا نظر می‌دهد، این معیار را به معیار کار تغییر می‌دهد و ابرز می‌دارد کار ملاک تعیین مالکیت یا عدم مالکیت بر چیزی است و در ادامه، کار را چنان تعریف می‌کند که با مفهوم جدید اروپایی منطبق باشد و کار کشاورزی سنتی و شکار و دریانوردی و ماهیگیری و دامپروری سنتی بومیان آمریکا را به جهت اینکه با معیارهای جدید اروپایی نمی‌خواند، کار به حساب نمی‌آورد. اگر ملاک مالکیت همان تصرف می‌بود، اروپایی‌ها و نیز بریتانیایی‌ها هیچ حقی در تصرف زمین‌های بومیان نمی‌داشتند. لاک با این تغییر در معیار مالکیت است که بستر نظری لازم را برای استعمار قاره آمریکا توسط انگلیسی‌ها فراهم می‌آورد.

پس از اتمام صحبت‌های دکتر شهرآئینی، مدیر علمی جلسه دکتر مهدی بنایی جهرمی به جمع بندی پرداختند: نکته‌ای که بنده می‌خواهم اضافه کنم مطلبی است که شاید اگر مورد توجه قرار گیرد، اساس سخن ارائه‌دهنده کرسی و دو ناقد محترم تا اندازه‌ای روشن گردد. به نظر می‌رسد آنچه در این میان مغفول است اینکه عقل جدید اروپایی در روزگاری که لاک زندگی می‌کند، دارد عالم را درمی‌نوردد و همه چیز را در تحت سیطرهٔ خود درمی‌آورد. اینکه لاک عقل اروپایی را معیار می‌داند و دیگران را در مرتبهٔ فروتری از انسان اروپایی جای می‌دهد نه به اختیار و دانسته و به قصد و غرض شخصی است که زمانه و روزگار عقل غیراروپایی گویی سپری شده است و عقل جلوه‌ای دیگر یافته است که هرکه با این جلوه همراهی و همداستانی دارد در دنیای جدید، جای دارد و گرنه از متن به حاشیه رانده می‌شود و در فرودست جای می‌گیرد. کشورگشایی و استعمار قاره آمریکا به تبع این سیطرهٔ عقل جدید است که رخ می‌دهد و حذف انسان غیراروپایی از این منظومه گویی به جبر تاریخی در حال رخ دادن است.

در پایان مدیر علمی جلسه جمع‌بندی نهایی را ارائه کردند و از حاضران خواستند تا اگر سوال یا نظری دارند، بیان کنند. چند نفر از حاضران پرسش‌هایی مطرح کردند که دکتر شهرآئینی به آنها پاسخ داد. سپس

دکتر جهرمی ضمن سپاس از برگزارکنندگان کرسی و ارائه ایده توسط دکتر شهرآئینی و نقد ناقدان؛ ختم جلسه را اعلام کردند.